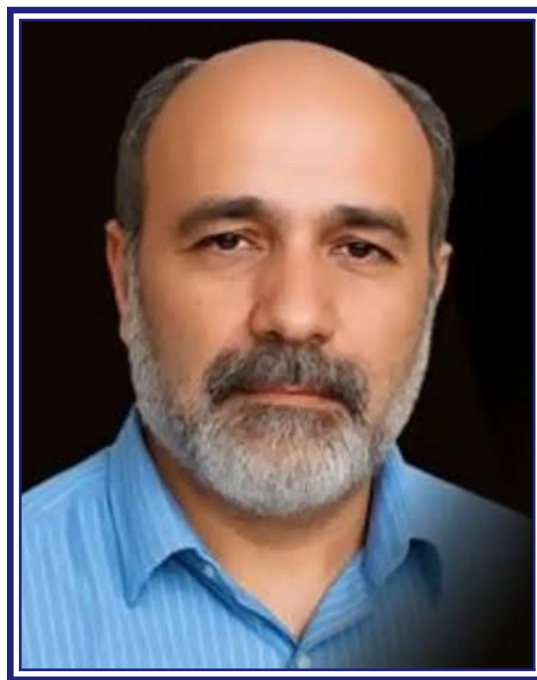


خاطره‌هایی از دکتر ناصر بروجردیان

بهزاد منوچهریان *

ساده» دیدم که تألیف او بود و در سال ۱۳۶۳ توسط انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران چاپ شده بود. در فروردین ۱۳۶۵ من و سعید اکبری مجدآباد نو و شاهین آجودانی نمینی و ناصر بروجردیان که برای شرکت در کنفرانس ریاضی به زاهدان رفته بودیم، در خوابگاه دانشجویی دانشگاه سیستان و بلوچستان هم‌اتاق بودیم و همان‌جا بود که از آنان برای همکاری در تهیه و انتشار مجله‌ای ریاضی در گروه ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران که همه ما دانشجویان آن‌جا بودیم، دعوت کردم. پس از بازگشت به تهران و پیگیری‌های من، در مهرماه همان سال ما چهار نفر دور یک میز نشستیم و درباره چرایی و چگونگی آماده‌سازی یک نشریه ریاضی گفت‌وگو کردیم. گفت‌وگوهای ما ادامه پیدا کرد و نام «جنگ ریاضی دانشجوی» برای آن مجله انتخاب شد و با راهنمایی آقای دکتر غلامرضا برادران خسروشاهی دست‌به‌کار تهیه مطالب اولین جلد شدیم. از اولین جلسه سال ۱۳۶۵ که آقای بروجردیان دانشجوی دوره کارشناسی ارشد ریاضی در دانشگاه تهران بود، تا آخرین جلسه‌ای که مربوط به امور نهایی انتشار جلد دهم جنگ ریاضی دانشجوی بود و در بهار سال ۱۳۷۶ تشکیل شد و آن زمان دکتر ناصر بروجردیان چندسالی بود که استادیار ریاضی دانشکده ریاضی دانشگاه امیرکبیر شده بود، در بیش از سیصد جلسه به‌مدت بیش از پانصد ساعت، جانانه پای کار انتخاب، ترجمه و ویرایش مقالات گوناگون جنگ ریاضی بود. دکتر بروجردیان بعدها چندسالی هم با دفتر تألیف کتاب‌های درسی ریاضی آموزش و پرورش همکاری کرد. پس از کتاب «منطق ریاضی به زبان ساده»، در سال ۱۳۷۷ کتابی با عنوان «مبانی و مقدمات علم ریاضی» نوشت و سپس بنابر شم فلسفی‌ای که از دوران نوجوانی در درونش بود در سال ۱۳۸۷ کتاب «نقدی بر فلسفه‌های مشایی و صدراپی» و بنابر اعتقادات دینی‌اش در سال ۱۳۹۳ کتاب «انسان در عالم» را به رشته تحریر درآورد. او متفکری خداوآور و به‌دور از هر تظاهری بود.

پس از درگذشت او، از چند تن از دوستان ایشان که در مقاطع مختلف تحصیلی با دکتر بروجردیان هم‌کلاس و هم‌درس بوده‌اند خواسته شد که با برشمردن برخی از خصوصیات بارز او، درباره دوست سفرکرده خود بنویسند. سخن مشترک این نوشته‌ها، کم‌گویی، گزیده‌گویی، هوش فراوان و فهم عمیق او از ریاضیات است.



چکیده: دکتر ناصر بروجردیان، دانشیار دانشگاه صنعتی/امیرکبیر، پس از سی سال خدمت به جامعه ریاضی کشور در بیست‌وششم مهر ۱۴۰۴ چشم از جهان بست. در این نوشته یاد او را با ذکر خاطراتی از زبان دوستان و نزدیکانش گرمی می‌داریم.

دکتر ناصر بروجردیان در بیست‌وپنجم آبان ۱۳۳۷ در تهران چشم به این جهان گشود و کمی قبل از آن که شصت و هفت ساله شود، در بیست‌وششم مهر ۱۴۰۴ در همین شهر چشم از جهان فرو بست. با ازدست دادن پدر در سنین کودکی، شور و نشاط خود را ازدست داد و به‌جای بازی با هم‌سن‌وسالان بر درس‌ها، به‌ویژه دروس ریاضی، متمرکز شد و در تمام دوران دانش‌آموزی در دروس ریاضی از هم‌کلاس‌هایش برتر بود.

او در دوران دانشجویی، تمام مقاطع تحصیلی خود را در رشته ریاضی در دانشگاه تهران با موفقیت به پایان رساند و در آن دوران هم از دیگر هم‌دوره‌ها جلوتر بود. در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۶۴ در مسابقات ریاضی دانشجویی کشوری شرکت و هر دو دفعه رتبه اول را کسب کرد. من اولین بار نام او را بر کتاب «منطق ریاضی به زبان

برادرم

... بروجردیان

دوست دوره دبیرستان

حسین جدیدی

بنده افتخار نشستن روی یک نیمکت با ناصر بروجردیان را در کلاس‌های دهم، یازدهم و دوازدهم داشتم. ایشان به لحاظ تحصیلی خیلی از همه ما جلوتر بودند. تنها درسی که به آن علاقه نداشتند، نوشتن انشا بود و انتقادشان از این درس باعث شد که معدلشان بیست نشود.

با ایشان در یک حلقه دوستی قرار گرفتیم؛ او به همه افراد این گروه کمک درسی می‌نمود و هرگز از کمک به ما دریغ نکرد. در چندین سفری که به استان‌های مختلف داشتیم، ایشان با کمال وقار همیشه ما را به راه درست هدایت می‌نمودند.

از خاطرات دوران دبیرستان به دو مورد اشاره می‌کنم:

خاطره اول: در سال آخر دبیرستان، کلاس «هندسه رقومی» با معلمی به نام آقای شیخان داشتیم. ایشان طراح سؤالات امتحانات نهایی سراسری آن دوران و شخصیتی برجسته بودند، اما متأسفانه دانش‌آموزان کلاس خود را درست نمی‌شناختند! یک روز ایشان سوالی را پای تخته نوشتند و از ما خواستند در طول پانزده دقیقه آن را حل نماییم. بنده به وضوح به خاطر دارم که مرحوم بروجردیان در کمتر از یک دقیقه آن را حل نمودند، دو دستشان را به سینه گذاشتند و به صدلی تکیه دادند. آقای شیخان که شناختی از این دانش‌آموز برجسته خود نداشتند، با یک سیلی محکم به صورت ایشان، با پرخاش پرسیدند که چرا تکلیف را انجام نمی‌دهی؟ ایشان با کمال تواضع گفتند: «انجام شده است.» وقتی معلم به ورقه ایشان نگاه کردند، سرخ شدند و بدون اظهار ندامت از ایشان دور شدند. متأسفانه در آن دوران، هیچ‌گاه معلمان از خودشان انتقاد نمی‌کردند؛ شاید ترس از دست‌دادن کنترل کلاس باعث این نوع رفتار بود.

خاطره دوم: در مسابقات کشتی ناحیه‌ای، ایشان در سبک وزن (۴۲ کیلوگرم) شرکت نمودند. همه ما بدون مربی و با عشق، علاقه و هزینه شخصی در این مسابقات شرکت کردیم. بعد از ماه‌ها تمرین و آمادگی، بالاخره روز موعود رسید. به خاطر دارم ظهر برای ناهار همگی به چلوکبابی رفتیم و با خوشحالی تمام تا آنجا که می‌توانستیم غذا خوردیم؛ چون صبح همگی در وزن کشی قبول شده بودیم و منتظر مسابقات در بعدازظهر بودیم. این اشتباه فاحش موجب باخت تمامی اعضای تیم کشتی به حریفان شد. ایشان هم در یکی از بهترین کشتی‌های تیم ما به حریفشان باختند. دلیل اصلی باخت ما نداشتن مربی مجرب بود که باید از ما مراقبت می‌کرد و آگاهی می‌داد که مصرف غذای سنگین قبل از مسابقات خیلی مضر است.

چون ناصر متولد نیمه دوم سال بود، برای کلاس اول دبستان ابتدا او را ثبت‌نام نکردند؛ ولی معاون مدرسه به ما گفت در تاریخی مشخص، وزارت فرهنگ از این بچه‌ها آزمون به عمل می‌آورد و چنانچه قبول شدند آن‌ها را ثبت‌نام می‌کنیم. ناصر در آن امتحان شرکت کرد، پذیرفته شد و ما او را ثبت‌نام کردیم.

در دوران دبستان، معلمان از اخلاق و درس‌های ریاضی او که آن موقع حساب و هندسه می‌گفتند، بسیار راضی بودند و او را بالاتر از حد کلاس توصیف می‌کردند؛ ولی در ادبیات و مخصوصاً انشا از او ناراضی بودند.

اما اتفاق مهمی که روی رفتار او بسیار تأثیر گذاشت، فوت پدر در سال ۱۳۴۴ بود؛ چون ناصر خیلی به پدر وابسته بود، پس از این واقعه نسبت به هم‌سالان خود تقریباً آن شور و نشاط بچگی را نداشت و به همین دلیل تمرکزش بیشتر معطوف به مدرسه و درس‌هایش، مخصوصاً ریاضیات، بود.

کلاس پنجم دبستان را که تمام کرد، مدیر مدرسه‌اش به من گفت بخشنده‌ای آمده است که دانش‌آموزان کلاس پنجم می‌توانند در شهریورماه امتحان کلاس ششم را بدهند و مستقیم به کلاس هفتم در دبیرستان بروند.

من معلم بودم، تعطیلات تابستانی بود و ناصر نیز علاقه‌مند به یادگیری. البته ناصر در حساب و هندسه مشکلی نداشت و با یک‌بار گفتن، همه‌چیز را خوب یاد می‌گرفت و حتی به من توضیح هم می‌داد و کار مرا آسان کرده بود؛ از این‌رو من بیشتر روی ادبیات او کار می‌کردم. شهریورماه آمد، ناصر امتحان داد، قبول شد و به دبیرستان رفت. در دوره دبیرستان هم در درس ریاضیات که بیشتر بچه‌ها در آن ضعیف بودند، او در سطح عالی بود. وقتی با نمرات عالی، مخصوصاً در ریاضیات، دیپلمش را گرفت، خود را برای کنکور دانشگاه آماده کرد. از او سؤال کردم که چه رشته‌ای را دوست دارد؛ او گفت: «من بیشتر به فیزیک علاقه‌مند هستم.» در هر صورت او بعد از کنکور در رشته ریاضیات پذیرفته شد و این رشته را تا مقطع دکتری ادامه داد. نگارش ادامه زندگی پر بار ایشان در دانشگاه و خانواده را باید دوستان، همکاران و فرزندان ایشان قلمی بفرمایند که از عهده من خارج است. این نوشته مستند کوتاهی از کودکی و نوجوانی ناصر بود که به اختصار بیان شد.

دوستی از دبیرستان تا پایان عمر

محمد رصاف

به مرحوم ناصر بروجردیان که از این پس همچون گذشته او را «ناصر جان» خطاب خواهیم کرد، می‌پردازم. من با او در کلاس چهارم دبیرستان دکتر محمود شیمی در خیابان بهار (پشت استادیوم امجدیه) هم کلاس بودم و با هم دوست شدیم. من که در آن دوران، نوجوانی پرشور و شلوغ و از نظر درسی بی‌توجه و کم‌علاقه به دروس مدرسه بودم و بیشترین علاقه‌ام جلب توجه هم‌کلاسی‌ها و سرگرمی‌های ورزشی، بازی، شوخی و میان‌داری در کلاس بود، با فردی آشنا شدم که با وجود تضاد شخصیتی، مجذوب یکدیگر شدیم.

او فردی جدی، کم‌حرف، بی‌حاشیه، درس‌خوان، محبوب، دوست‌داشتنی، بی‌ادعا و مهربان بود. او تا پایان کلاس چهارم دبیرستان، نه از طریق درس (که در محدوده علاقه من نبود)، بلکه در کلاس‌های ورزشی و همین‌طور بازی‌های فوتبال، رفتن به مکان‌های عمومی و سرگرمی، وارد حلقه دوستان نزدیک من که حدود پنج، شش نفر بودند، شد.

هرچه زمان بیشتری از دوستی‌مان می‌گذشت، ما با هم صمیمی‌تر می‌شدیم. او مرا برای شنیدن موسیقی‌های مورد علاقه‌ام به منزل خودشان دعوت می‌کرد؛ چون دستگاه پخش استریوفونیک داشتند، به خاطره‌انگیزترین موسیقی‌های ناب کلاسیک، رمانتیک و اعتراضی آن زمان گوش می‌دادیم. ما برای تمرینات ورزشی به یک زمین آسفالت بزرگ که روبه‌روی امجدیه بود، می‌رفتیم.

در بازی بسکتبال، به دلیل اینکه از نظر میانگین قدی نسبت به گروه ما بلند قامت نبود، در جلسات اولیه هیچ شانس برای برنده شدن در مسابقات نداشت؛ لیکن بعد از چند جلسه تمرین، یکی از اولین درس‌های بزرگ را به من داد؛ او توانست از بلندقدترین بازیکنان تیم، پرس بیشتری داشته باشد و این جمله طلایی را به من گفت: «هر کاری که بخواهی، با تمرین و خودباوری می‌توانی انجام بدهی».

ناصر برخلاف یکی دو نفر از بچه‌های درس‌خوان و پرمدعا که همیشه وضع درسی‌شان را به رخ بقیه می‌کشیدند و سر کلاس سوگلی معلمان بودند، به هیچ‌عنوان رفتاری متکبرانه نداشت و حتی ادعای بل بودن نمی‌کرد؛ او فقط اگر از او سؤال می‌شد، پاسخ می‌داد.

دیری به نام آقای شیخان داشتیم که در مدرسه البرز یا آذر درس ریاضیات می‌داد و جزء طراحان سؤالات سال ششم بود؛ فردی بسیار جدی، پراهمّت و پرمدعا. روزی سؤالی را سر کلاس مطرح کرد و پرسید: «چه کسی می‌تواند این مسئله را حل کند؟» ناصر پای تخته رفت و راه حل خودش را نوشت. آقای شیخان بدون تفکر جواب را

در دبیرستان، ایشان به‌تنهایی در یک طرف و تمامی دانش‌آموزان دیگر در طرف دیگر بودند. در آن دوران، ایشان مخالف تعطیلی کلاس‌ها بودند. از یکی از دوستان مشترکمان شنیدم که بعدها در دانشگاه تهران هم همین اختلافات بالا گرفته بود و ایشان حتی تهدید جانی شده بودند. اعتقاد او به اصول و ترس نداشتن از عواقب آن، برای من بسیار احترام‌برانگیز بود.

سال ۱۳۵۴ بود که مرحوم بروجردیان و بنده دیپلم گرفتیم. بعد از اتمام دوره دبیرستان که با تحولات عمیق اجتماعی همراه بود، ارتباط من و ایشان قطع گردید. شرایط انقلابی آن دوران و تصور بنده که در کمپ انقلاب و دگرگونی نظام وقت بودم، این بود که مرحوم بروجردیان مخالف تغییرات بنیادین هستند؛ به عبارت دیگر، تحولات سیاسی باعث جدایی و سردرگمی ما در آن شرایط شد. آخرین بار که قبل از پیروزی انقلاب همدیگر را دیدیم، در لاهیجان و در کنار هم کلاسی‌های دوران دبیرستان بود (سال ۱۳۵۶). آقای مهدی قناعتی در لاهیجان به دانشگاه می‌رفتند و ما را به محل اقامتشان دعوت نموده بودند.

من که در هفتم خرداد ۱۳۵۸ به آمریکا مهاجرت نموده بودم، ایشان را بعدها از طریق جست‌وجوی اینترنتی پیدا کردم و قرار گذاشتیم که پس از سی سال، در اولین فرصت همدیگر را ملاقات کنیم. با تصویری که در ذهن داشتم، فکر می‌کردم که ایشان با راننده و ماشین آخرین سیستم به محل ملاقات خواهند آمد؛ از این‌رو وقتی ایشان از اتوبوس شرکت واحد پیاده شدند، برایم خیلی تعجب‌آور بود. رضایت ایشان از زندگی، درجه علمی و تحقیقاتی‌شان و اینکه خوشبختی را جدا از تعلقات مادی تعریف نموده بودند، برایم خیلی جالب بود. با احترامی که برای ایشان قائل بودم شک نداشتم که این رضایت از درون و اعماق وجودشان سرچشمه می‌گرفت. ایشان شخصیتی بودند که اگر اراده می‌کردند، بهترین مدارس دنیا برایشان فرش قرمز پهن می‌کردند، ولی هدف ایشان بالاتر از تعلقات فردی بود و خودشان را فدای علم، تحقیق و آینده ایران نمودند.

به یاد دارم که یکی از بچه‌های فامیل با ایشان درسی گرفته بود و به یک مشکل ریاضی برخورد نمود. بعد از درمیان گذاشتن آن مسئله با استادان دانشکده ریاضیات دانشگاه امیرکبیر، آنان جلسه‌ای تشکیل دادند؛ اما کمیته استادان در مرحله اول نتوانستند این مسئله را حل نمایند. بعداً که آن دانشجو به دفتر آقای بروجردیان رجوع نمود، ایشان به‌تنهایی مسئله را حل کردند.

تعطیلی دانشگاه و انقلاب فرهنگی، دوران سختی برای او و سایر دوستان حاضر در ایران پیش آمده بود؛ ولی ناصر با صبر و تحمل تمامِ بلا تکلیفی‌ها، اهداف تحصیلی خود را محقق نمود و در نهایت به کار مورد علاقه‌اش که همانا تدریس، آموزش و تحقیق بود، مشغول گردید.

در تمام این دوران، افتادگی، بزرگ‌منشی، بی‌ادعایی، عدالت‌جویی، حق‌طلبی و از همه مهم‌تر بی‌توجهی به مادیات و منافع شخصی از خصوصیات بارز این دوست گرامی من بود. هرگاه به او در مورد تأمین حداقل‌های مادی برای خود و خانواده‌اش تذکر می‌دادم، با لبخند ملیحی از این موضوع می‌گذشت.

چند سال پیش که دچار بیماری سرطان شده بود، با اراده و استقامت ستودنی به جنگ بیماری رفت و بر آن غلبه نمود؛ اما این اواخر که دوباره درگیر بیماری شده بود، اراده‌ای برای ادامه مبارزه در ایشان نمی‌دیدم. با این حال تا روزهای آخر دست از تلاش و کوشش برای انجام وظایف و مسئولیت‌های خانوادگی و علمی خود برنداشت.

به یاد ناصر

مرتضی میرمحمدرضائی

زندگی دکتر بروجرديان که بنده ناصر صدایش می‌زد، به سه دوره تقسیم می‌شود: اول، قبل از ورود به دانشگاه؛ دوم، ورود به دانشگاه در سال ۱۳۵۴ تا ورود مجدد به دانشگاه برای ادامه دوره لیسانس و ادامه آن تا اخذ دکتری؛ و سوم، ورود به دانشگاه صنعتی امیرکبیر به عنوان عضو هیئت علمی.

بنده از بدو ورود به دانشگاه در سال ۱۳۵۴ با آقا ناصر با هم بودیم و می‌توان گفت تمام وقت را با هم می‌گذراندیم. هر دو درس خوان و به دور از مسائل سیاسی و اجتماعی آن زمان بودیم. البته آقا ناصر بسیار باهوش‌تر و عالم‌تر از من بود. در این مدت چند سال، بنده به‌جز یک مورد در دانشگاه، هیچ دوستی از دوران قبل از دانشگاه او را ندیدم. اصولاً او فردی احساساتی و عاطفی نبود و آن یک مورد هم فقط بسیار خشک و در حد سلام و احوال‌پرسی کوتاهی بود و تمام.

در دوران سال‌های ۱۳۵۴ تا انقلاب ۱۳۵۷، او در مسابقات ریاضی کشور اول شد. تقریباً با هم هر هفته به کوه می‌رفتیم. در دانشگاه نیز به رشته ژیمناستیک علاقه داشت و بسیار مستعد در این رشته بود. فردی کم‌حرف بود ولی بسیار شیرین‌سخن؛ به‌طوری‌که بنده عاشق نغزها و قصارهای کوتاه او بودم و همواره به متلک‌های زیبای او مدت‌ها می‌خندیدم و دوران خوشی با هم داشتیم.

پس از وقوع انقلاب تا ورود دوباره او به دانشگاه، می‌توان گفت او

رد کرد و گفت: «بچه برو بنشین!» اما ناصر اصرار کرد که جواب من درست است. آقای شیخان که دارای سبیل‌های پرپشت و قیافه عبوسی بود، چندین دقیقه به راه حل جدیدی که مسئله با آن حل شده بود فکر کرد و بعد اعلام کرد این راه حل هم درست است و ما ناصر را تشویق کردیم.

ناصر دوستی همراه، همراز و سنگ صبور من بود. زمانی که من از خانواده‌ام دل‌خور بودم و قهر کرده بودم، او با زبانی دوستانه و با چندین روز صحبت‌های هم‌دلانه به من فهماند که اگر تو پدری داری که از روی خیرخواهی تو را ناراحت می‌کند، باید خیلی قدرش را بدانی؛ اگر خودت را با کسی که پدر ندارد مقایسه کنی، آن وقت قدر این پدر را خواهی دانست. در این جریان ما حدود چهار روز با کوله‌باری از کتاب‌های درسی به یکی از استراحت‌گاه‌های کُلک‌چال رفتیم و ایشان به‌عنوان دوست، راهنما و معلم در آن چند روز، علاوه بر تدریس خصوصی، درس زندگی را هم به من می‌آموخت. درس‌هایی که با زبان دوستانه به من می‌داد، چراغ راه آینده من بود.

هر زمان که از ناصر می‌خواستم، چه برای کمک‌درسی، چه برای درد دل‌های نوجوانی و چه شرکت در برنامه‌های ورزشی (فوتبال، کوه‌نوردی یا کشتی) همراه و در کنارم بود. وقتی سؤالات فلسفی و عقیدتی برای من پیش می‌آمد، با وی در میان می‌گذاشتم و او همیشه جواب‌های قانع‌کننده‌ای مطرح می‌نمود. در دوران دبیرستان، تأثیرگذارترین فرد روی شخصیت تحصیلی و اجتماعی من ناصر بود.

بعد از دوران دبیرستان، از گروه دوستان من بسیاری در دانشگاه‌های تهران و ملی قبول شدند و من که در مرحله اول کنکور قبول نشدم، بسیار مکدر و ناراحت بودم؛ باز هم ایشان با دادن روحیه مقاومت و استمرار برای ادامه کار و برگزاری جلسات کمک‌آموزشی و شارژ روحی به من کمک کرد تا در آزمون برخی از دانشگاه‌هایی که برای نیم‌ترم آزمون سراسری می‌گرفتند شرکت کنم. سرانجام در رشته دلخواهم در شهر تبریز قبول شدم و با تشویق و همراهی او تصمیم قاطع به رفتن و درس خواندن گرفتم. همنشینی با ناصر در من اثر کرد و باعث رشد تحصیلی من در دوره عالی گردید.

در طی این دوران وقتی به تهران می‌آمدم، با او به سالن ورزش و کتابخانه دانشگاه تهران می‌رفتیم. در تابستان نیز دوستان دوران دبیرستان را به تبریز دعوت می‌کردم؛ مسافرت به ارومیه، اردبیل، چشمه‌های آب‌گرم و شمال، از دل‌انگیزترین خاطرات زندگی من با ناصر و چند نفر دیگر از دوستان مشترکمان بوده و هست.

در سال ۱۳۵۶ برای ادامه تحصیل به آمریکا مهاجرت کردم و ارتباطمان بسیار کم شد. بعدها فهمیدم که با وقوع انقلاب به‌دلیل

دارم. امید است ذکر آن‌ها در آشنایی خواننده گرامی با شخصیت اخلاقی و توانایی علمی آن استاد فقید سودمند باشد. از این خاطره‌ها زمان زیادی می‌گذرد و در روزها و سال‌های مختلف، و نه لزوماً پیوسته، اتفاق افتاده‌اند؛ به همین جهت هر یک را در بند جداگانه‌ای آورده‌ام.

در سال ۱۳۵۸ که دانشجوی دوره کارشناسی ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران بودم، برای انتخاب واحد به دفتر رئیس دانشکده، زنده‌یاد دکتر محمد رجبی طرخورانی مراجعه کرده بودم. جوانی که با معرفی ایشان دانستم آقای بروجردیان است و قبل از من تحصیل در رشته ریاضی را آغاز کرده است، پشت میز نشسته بود و مطالعه می‌کرد. نگاه کوتاهی کرد و سری به نشان سلام تکان داد و دوباره مشغول مطالعه شد. از نحوه معرفی استاد دانستم که آن جوان تمایز آشکاری با دانشجویان دیگر دارد. آشنایی‌های بعدی من با آقای بروجردیان در کلاس‌های درس و سمینارهایی که در دانشکده برگزار می‌شد، نشان داد که در گمان خود خطا نکرده‌ام.

با اینکه از موضوع مطرح‌شده آگاهی داشت یا نکته‌ای می‌دانست، جز در مواردی که از ایشان خواسته می‌شد، معمولاً سخنی نمی‌گفت و مطلبی اظهار نمی‌کرد. به‌مرور که با ایشان بیشتر نشست‌و‌برخاست کردم، آگاهی‌ام از سجایای اخلاقی، رفتاری و توانایی علمی ایشان بیشتر شد. شخصیت آرامی داشت، کم و گزیده سخن می‌گفت و جنبه‌های اخلاقی را در کردار و گفتار خود رعایت می‌کرد. او این توانایی را داشت که در کلاس‌های درس و سمینارها همراه استاد و سخنران، موضوع را با اظهار نظر یاری کند. این ویژگی در برخی از آثار ایشان نیز دیده می‌شود؛ یکی از آن‌ها کتاب «منطق ریاضی به زبان ساده» است که در سال ۱۳۶۳ توسط جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران به چاپ رسید. در آن زمان، با وجود اینکه هنوز دانشجوی دوره کارشناسی ریاضی بود، یک فصل کتاب را به بیان رئوس کلی نقطه‌نظرهای خود در زمینه زبان و منطق اختصاص داد.

«شهود در ریاضیات» از جمله موضوعاتی است که در آن فصل به آن پرداخته است. می‌نویسد: «ریاضیات از شهود بی‌نیاز نیست و هر جا ادعای درستی جمله‌ای در ریاضیات مطرح باشد، شهود هم وجود دارد و نمی‌توان زنجیره استنتاج را تا بی‌نهایت گسترانید. وقتی استنتاج یک مجموعه جملات اولیه آغاز می‌شود، در واقع درستی آن‌ها با شهود مستقیم به دست آمده است، ولی شهود اشیای مجرد و ذهنی، نه یک شهود تام‌و‌تمام فیزیکی.»

همین ویژگی در کتاب دیگرشان با عنوان «مبانی و مقدمات علم ریاضی» که در سال ۱۳۷۷ توسط مرکز نشر پروفیسور حسابی وابسته

گوشه‌گیر شد و غیر از من با کسی ارتباط نداشت. او شروع به مطالعه در منطق ریاضی، فیزیک و متافیزیک نمود که نتیجه‌اش نوشتن کتاب «منطق ریاضی به زبان ساده» بود که توسط جهاد دانشگاهی به چاپ رسید. پس از ورود به ادامه درس نیز یک پروژه نظامی در مورد بهینه‌سازی پدافندهای هوایی را با همکاری جهاد انجام داد که البته پایان آن هم‌زمان با پایان جنگ شد.

بعد از شروع مجدد تحصیل، آقا ناصر من دیگر همراه او نبودم و در جای دیگری تحصیل می‌کردم. تمام خاطراتی که دوستان از او نقل می‌کنند مربوط به این دوران است؛ دورانی که او مجدداً در مسابقات ریاضی کشور شرکت کرد و دوباره نفر اول شد. البته تا اخذ دکترای او، ما به‌صورت گاه‌گاهی با تلفن یا حضوری ارتباط داشتیم. بعد از اخذ دکترای او، با تلاش زیاد در دانشگاه امیرکبیر به عنوان هیئت علمی پذیرفته شد و دوباره ارتباط دائمی ما برقرار گردید؛ این‌بار بسیار نزدیک‌تر. دائم با هم مشورت داشتیم. در حدود سال ۱۳۷۰ با برخی از افراد شرکتی ایجاد کردیم و اولین سیدی ریاضی هوشمند را در کشور تولید نمودیم که در واقع اولین قدم در زمینه مهندسی آموزش و آموزش مجازی بود. متأسفانه او به علت اختلافی که با یکی از شرکا پیدا کرد، از شراکت خارج شد.

بنده در سال ۱۳۷۰ رئیس دانشکده ریاضی شدم و او معاون دانشکده بود. به نظر من این دوره، بهترین دوران دانشکده بود و از آن موقع به بعد سال‌ها مسئولیت‌های مختلفی در دانشکده داشت. از سال ۱۳۷۲ به‌بعد که بنده به دفتر تألیف کتب درسی آموزش و پرورش رفتم، آقا ناصر را هم به آنجا دعوت کردیم و دوران فعالیت آموزشی او در کتب درسی ریاضی شروع شد. واقعاً خوش درخشید و سالیان سال ضمن تألیف کتب درسی، به عنوان استاد آموزش دبیران سراسر کشور مشغول فعالیت بود. آقا ناصر علاوه بر هندسه، در رشته آنالیز و فیزیک استاد مسلم بود و با اساتید فیزیک دانشگاه، پروژه‌های دانشجویان کارشناسی ارشد و دکترای را هدایت می‌نمود. آقا ناصر به عنوان فردی امین، همواره مورد مشاوره بنده بود و محرم اسرار یکدیگر بودیم. واقعاً فقدان آقا ناصر برای من غیرقابل جبران است؛ او یک تکیه‌گاه و دوست واقعی در زندگی من بود.

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
علی پارسیان

در روز بیست‌وششم مهرماه ۱۴۰۴، دوست دیرین و بسیار عزیز و گرامی‌ام، همکار ارجمند و استاد ریاضی دانشگاه صنعتی امیرکبیر، دکتر ناصر بروجردیان دار فانی را وداع گفت. از دورانی که هر دو دانشجوی رشته ریاضی دانشگاه تهران بودیم، خاطره‌های فراوانی

به همین سبب، به پیشنهاد سایر دانشجویان، او چندین جلسه در زمینه مفاهیم و مبانی آن درس برگزار کرد. از جمله وجوه شاخص تدریس ایشان، توضیحاتی بود که معمولاً قبل از بیان یک تعریف یا ضمن بیان آن، در جهت توضیح یا تبیین فلسفه وجودی آن تعریف ارائه می‌کرد. برای نمونه، در کتاب «مقدمه‌ای جامع بر هندسه دیفرانسیل» اثر اسپیواک، تعریف خمینه به صورت زیر آمده است:

یک خمینه M فضایی است متری با این خاصیت که اگر $x \in M$ آنگاه یک همسایگی U از x و یک عدد صحیح n چنان وجود دارند که U با $\mathbb{R}^n$ همانسان است.

ایشان در ادامه این تعریف، عبارت « n تابعی از x است» را می‌افزود و درباره آن توضیح می‌داد و مثال بیان می‌کرد.

او مدل‌سازی را پیاده کردن ساختارهای ریاضی در حل مسائل روزمره می‌دانست و آن را اولین گام برای استفاده از ریاضیات در حل مسائل فیزیکی، اقتصادی و... برمی‌شمرد. اعتقاد داشت لازمه توفیق در این زمینه، تسلط بر ریاضیات محض مورد نیاز است و مدل‌سازی‌های بهتر و قوی‌تر، نتایج واقعی‌تری می‌دهد؛ بنابراین، آگاهی از مدل‌سازی‌های بیشتر با توفیقات افزون‌تر همراه است. در این راستا در آغاز ورود به دوره دکتری ریاضی، مسئولیت تیم مجری بررسی علمی پدافند هوایی را به عهده گرفت و در جهت انجام تعهدات آن بسیار تلاش کرد.

در آن سال‌ها، تدریس برخی از درس‌های دوره کارشناسی ریاضی به دانشجویان دوره دکتری واگذار می‌شد. هندسه دیفرانسیل، توپولوژی، آنالیز ریاضی، جبر خطی و مبانی هندسه، از جمله دروس مورد علاقه‌اش بودند. از خصوصیات بارز ایشان در تدریس، رعایت ساعت آغاز و پایان کلاس، استفاده تمام از وقت و تسلطش بر مباحث درس بود.

زمانی که دانشجوی دوره دکتری بود، درسی در زمینه آنالیز تابعی به صورت حل مسئله برای دانشجویان دوره کارشناسی ارشد ارائه کرد. هر بار چند مسئله را در زمینه درس مطرح و در کلاس درس تحلیل می‌کرد. در پایان درس، مجموعه‌ای شامل بیش از صد مسئله در زمینه آنالیز ریاضی ۳ و آنالیز تابعی گرد آمده بود. مسئله‌های این مجموعه‌ها معمولاً در سایر کتاب‌های آنالیز یافت نمی‌شدند.

دکتر بروجردیان از دوران دانشجویی، در ریاضیات بسیار خوش فکر، با فراست و حاضرالذهن بود. این ویژگی‌ها هنگام گفت‌وگو با ایشان در زمینه‌های مختلف مانند هندسه دیفرانسیل، هندسه خمیده‌ها، ترکیبیات، جبر و حتی کاربردهای معادلات دیفرانسیل در فیزیک دیده می‌شدند.

به دانشگاه تفرش به چاپ رسید نیز دیده می‌شود. ایشان در فصل آخر کتاب، که بیشتر جنبه فلسفه ریاضی دارد و ادامه طبیعی فصول دیگر نیست، به ارائه برخی نقطه‌نظرهای خویش درباره موضوعاتی مانند صورت و معنا، زبان‌های طبیعی، زبان‌های صوری و تفاوت بین آن‌ها پرداخته است.

انجمن ریاضی ایران در سال ۱۳۵۰ تأسیس شد. یکی از اقدامات اساسی این انجمن در فروردین‌ماه سال ۱۳۵۱، تأسیس کمیته‌ای به منظور برگزاری اولین مسابقه ریاضی با هدف ایجاد رقابت سالم بین دانشجویان و مؤسسات آموزش عالی کشور و تدوین آیین‌نامه‌ای برای آن مسابقه بود. هرچند این آیین‌نامه در سال‌های بعد تغییر کرد، اما بر اساس آن مقرر گردید که این رقابت هم‌زمان با برگزاری کنفرانس ریاضی کشور و تحت نظارت انجمن ریاضی ایران انجام شود. نخستین مسابقه، هم‌زمان با چهارمین کنفرانس ریاضی کشور در فروردین ۱۳۵۲ در دانشگاه تهران برگزار شد و پنج مسابقه دیگر در سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ برگزار شدند. آقای بروجردیان از جمله دانشجویانی بود که در سال ۱۳۵۷ در این مسابقه شرکت کرد و مقام نخست را به دست آورده بود، اما به هیچ روی از این موضوع سخنی به میان نمی‌آورد. بار دوم هم که در سال ۱۳۶۴ در این مسابقه به مقام نخست دست یافت، همین ویژگی اخلاقی در ایشان وجود داشت.

چند سالی بود که درس توپولوژی عمومی به عنوان یکی از درس‌های پایه دوره کارشناسی ریاضی در دانشگاه‌ها تثبیت شده بود. هرچند که یک جنبه این درس روشن ساختن و توسعه مفاهیم پیوستگی و همگرایی است، اما جنبه دیگر آن نوعی هندسه به مفهوم عام است که نتیجه پیوند با اشکال هندسی است و به عنوان زمینه در برخی دروس دوره کارشناسی مانند هندسه دیفرانسیل و دروس برخی گرایش‌های کارشناسی ارشد و دکتری ریاضی مانند هندسه خمیده‌ها (منیفلدها)، توپولوژی جبری، هندسه جبری و توپولوژی دیفرانسیل خودنمایی می‌کند. بر خلاف توپولوژی عمومی که یادگیری آن نیازمند تسلط بر مفاهیم منطقی و قواعد استدلال است، ورود به موضوعاتی مانند هندسه دیفرانسیل و به‌ویژه هندسه خمیده‌ها بدون اندوختن دانش قابل‌ی از توپولوژی، جبر و آنالیز میسر نیست و به همین دلیل است که آموزش این موضوعات به دوران کارشناسی ارشد و دکتری موکول گردیده است.

در آن سال‌ها، هندسه خمیده‌ها از جمله دروس نیم‌سال اول کارشناسی ارشد ریاضی محض بود. از جلسه اول، ویژگی متمایز این درس برای دانشجویان آشکار شد. از پرسش‌های آقای بروجردیان در جلسه درس مشخص بود که به شایستگی موضوع را استنباط می‌کند.

درس خواندن، خوشبختانه به آرزویم رسیدم؛ در آزمون اختصاصی دوره کارشناسی ارشد رشته ریاضی پذیرفته شدم. چه موهبتی و چه خوشبختی‌ای نصیبم شده بود!

ولی خدایا! در اولین روزهای درس، استادانمان به چیزهایی اشاره می‌کردند که برایم ناآشنا بود. به من خیلی فشار می‌آمد و غصه می‌خوردم. قسم خورده بودم که خودم را برسانم. آقای دکتر زند، استاد محبوبم در دوره کارشناسی، افتخار دادند و من به عنوان معلم حل تمرین کلاس جبر خطی ایشان انتخاب شدم.

می‌دیدم که در بین هم‌دوره‌های‌ها، آقای ناصر بروجردیان به‌لحاظ علمی یک سروگردن از ما بالاتر است. روزی از روزها در اتاق دانشجویان فوق لیسانس، روی چند برگ کاغذ، تجزیه یک جایگشت را به حاصل ضربی از ترانه‌ش‌ها نوشتم. آقای مجتبی منیری، هم‌دوره‌ای دیگرمان، آن را دید و به آقای بروجردیان نشان داد و ایشان خیلی خوششان آمد.

از آن روز ارتباط بیشتری با ایشان برقرار کردم. من اشکالات درسی و حل مسائل مشکل را از ایشان می‌پرسیدم و هم‌دوره دانشمندان، بی هیچ خودستایی و تفرعن، آن‌ها را پاسخ می‌داد. کم‌گو بود، ولی گهربار می‌گفت. در درس‌های مختلف مثل آنالیز تابعی و هندسه منیفلد واقعاً بی‌رقیب و در سطحی بسیار بالا بود. او فخر ما و گروه ریاضی دانشکده علوم بود. در آماده‌شدن برای تهیه پایان‌نامه‌ام روی نظریه ارگودیک کار می‌کردم. گاه به آقای دکتر شهشهانی مراجعه می‌کردم و ایشان با سعه صدر پاسخ می‌دادند، ولی آقای بروجردیان بسیار زیبا و رهگشا می‌گفتند. ایشان صفحاتی از پایان‌نامه‌ام را با راهنمایی دقیق رفع مشکل کردند و من لذت می‌بردم.

مسئله کاری من در ارگودیک تئوری بسیار جالب بود و استاد راهنمایم می‌فرمودند که در حالت دوجمله‌ای، تبدیل بول حافظ اندازه است و برای جملات بیشتر باید بررسی شود. روزی ذوق‌کنان در کتابخانه گروه ریاضی، کتاب تمرین‌های آنالیز ریاضی زیگو را پیدا کردم که مسئله را در حالت جملات بیشتر مطرح ولی حل نکرده بود. به آقای بروجردیان نشان دادم. کوتاه فکر کرد و روی کاغذ یکی، دو رابطه نوشت و درهای بهشت به روی مسئله باز شد. از ذوق اشک می‌ریختم. خدایا چه نبوغی در خلق این فرد قرار داده‌ای!

سال‌ها گذشت. من فارغ‌التحصیل شدم و به عنوان مربی در دانشگاه پیام نور استخدام شدم. شنیدم که آقای بروجردیان و غالب هم‌دوره‌ای‌هایمان در دوره دکتری ادامه تحصیل داده‌اند و شنیدم که متأسفانه گروه ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران هیچ‌یک از هم‌دوره‌ای‌هایمان را جذب نکرده است. فهمیدم دکتر بروجردیان در

در سال ۱۳۶۷ نظریه موضوع ساختارهای دیفرانسیل‌پذیر توسط استاد محترم، دکتر احمد شفیع ده‌آباد روی حلقه‌های قلمرو صحیح ارائه شده بود و برخی از دانشجویان گروه ریاضی (که آقای بروجردیان جزء آن‌ها نبود) نیز با ایشان همکاری داشتند. نظریه پیشرفت خوبی داشت و مطالب زیادی درباره آن ثابت شده بود. از جمله این مطالب، عدم وجود این ساختارها روی میدان‌های متناهی، وجود یک خانواده دیفرانسیل‌پذیر ماکسیمال یکتا روی حلقه‌هایی که میدان نیستند و دیفرانسیل‌پذیر بودن همه توابع چندجمله‌ای بودند؛ ولی هنوز سؤالاتی بدون پاسخ وجود داشتند. یکی از مهم‌ترین سؤالات این بود که آیا روی حلقه‌ها، تابع غیرچندجمله‌ای دیفرانسیل‌پذیر وجود دارد؟ آقای بروجردیان در زمان بسیار کوتاهی، وجود تعداد شمارش‌ناپذیری از این‌گونه توابع را برای رده مهمی از حلقه‌ها (حلقه‌های شمارش‌پذیر که میدان نیستند) ثابت کرد.

در دورانی که مشغول تدوین پایان‌نامه و نگارش مقاله دوره دکتری بود، بیشتر روزها از اول وقت در اتاق کارش بود و مطالعه می‌کرد؛ تلاشی که به نگارش و چاپ مقاله‌ای با عنوان

On the lift of semi-Riemannian metrics

در مجله Journal of Science منجر شد. ایشان در این مقاله موفق شد «متریک ساساکی برای کلاف مماس یک خمینه ریمانی» و «متریک ساساکی-مک برای کلاف قابی یک خمینه ریمانی» را به حالت یک کلاف برداری شبه‌ریمانی روی یک خمینه شبه‌ریمانی تعمیم دهد.

پس از آنکه به‌عنوان عضو هیئت علمی در دانشگاه صنعتی امیرکبیر مشغول به کار شد، گاهی به دیدن ایشان می‌رفتم. آخرین بار، چند جلد از کتاب‌هایش را که در اتاق کار مشترکمان در دانشگاه تهران باقی مانده بود با خود برده بودم. کتاب‌ها را که روی میز کارش گذاشتم، لبخندی زد و گفت از آن‌ها استفاده نمی‌کند.

در روزهای آخر، احوالش را بیشتر با ارسال پیام جویا می‌شدم. آخرین بار، در جریان جنگ دوازده‌روزه بود؛ پس از احوال‌پرسی نوشت: «ان‌شاءالله این جنگ با پیروزی کامل به پایان خواهد رسید.»

اخلاق، ادب و تواضع علمی ایشان فراموش‌شدنی نیستند و همواره در یادها خواهند ماند. روحش قرین رحمت الهی و یادش گرامی باد.

هم‌دوره‌ای کارشناسی ارشد و راهنمای دوره دکتری شه‌ریار فرهنگ‌مندرادی

با پایان سربازی از جبهه برگشته بودم و بعد از نه ماه شبانه‌روز

هم‌دوره‌ای کارشناسی ارشد

علی حاتم

در زمستان ۱۳۶۳ برای شرکت در کنکور کارشناسی ارشد ریاضی به ساختمان ریاضی دانشگاه تهران مراجعه کردم. در تابلو اعلانات، کتابی با عنوان «منطق ریاضی به زبان ساده، نوشته ناصر بروجردیان» دیدم. پس از اعلام اسامی پذیرفته‌شدگان که یازده نفر بودیم، با آقای بروجردیان آشنا شدم. در دوره کارشناسی ارشد با هم هم‌کلاس بودیم. آقای بروجردیان جزو برترین‌ها در کلاس بودند و در کلاس هندسه منیفلد، برخی جلسات به جای استاد به ما ده نفر درس می‌دادند. از همان زمان نبوغ ریاضی ایشان، وابستگی من را به ایشان بیشتر کرد. روزی ایشان به من گفتند در دانشگاه امیرکبیر به معلمی برای حل تمرین ریاضی نیاز دارند و مرا تشویق به این امر نمودند. این مقدمه‌ای شد که هر دو از آن پس به‌عنوان همکار در دانشگاه امیرکبیر، چون دو برادر در کنار هم باشیم.

آخرین دیدار من با ایشان در بیمارستان و در بستر بیماری‌شان بود که متأسفانه این عزیز فرهیخته خیلی زود از جمع ما به ملکوت الهی پیوست. علاوه بر نبوغ و دانش بالای ریاضی، خصیصه مهم دیگر آقای دکتر بروجردیان، صبر و متانت ایشان بود. در این چهل‌ویک سال که دوست صمیمی و نزدیک من بودند، من هیچ‌وقت ندیدم که ایشان با عصبانیت، صدای بلند یا از باب اعتراض سخن بگویند. همیشه خیلی آرام و باحوصله سخن می‌گفتند و حتی اگر کسی ناملایماتی به ایشان می‌گفت، هرگز پاسخی که او را ناراحت کند به زبان نمی‌آوردند و چه‌بسا آن را در سینه حبس می‌کردند. شاید بتوانم ایشان را متصف به این آیه شریفه قرآن بدانم:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»

برای ناصر بروجردیان و یادی که از یاد نرود؛ گزارش

کوتاهی از یک دوستی

مسعود آرین‌نژاد

ناصر بروجردیان یکی از بازیگران و در واقع یکی از بازی‌سازان زندگی علمی من بود؛ هرچند که در سال‌های بسیاری این نقش فقط بر عهده یاد و خاطرات ماندگار دوران به نسبت کوتاهی از دوستی ما بود. این نقش از پاییز ۶۴ آغاز شد؛ وقتی که به هنگام ورود مشترکمان به اولین

دانشکده ریاضی دانشگاه امیرکبیر استخدام شده است. عزم را جزم کردم که من هم ادامه تحصیل بدهم.

مدت‌ها مطالعه داشتیم تا اینکه در آزمون ورودی رشته ریاضی دانشگاه امیرکبیر پذیرفته شدم. واحدهای درسی پاس شدند و با مشورت دوستان خواهش کردم دکتر محمدصادق منتخب استاد راهنمای رساله‌ام باشند. کار را شروع کرده بودیم که ناگهان صبح روزی از دفتر دانشکده ریاضی خبر فوت ناگهانی دکتر منتخب را دادند؛ ضایعه‌ای دردناک.

چند ماهی گذشت و دکتر بروجردیان افتخار دادند و من شدم دانشجوی ایشان؛ با موضوعی کاملاً متفاوت از آنچه با مرحوم دکتر منتخب کار می‌کردم، یعنی نظریه زمان‌بندی که بحثی در تحقیق در عملیات گسسته است. از هوش فوق‌العاده دکتر بروجردیان سرمست می‌شدم. گفتارش، رفتار و دانش بالایش بی‌نظیر بود. او می‌گفت و من می‌نویسم، می‌خواندم و جست‌وجو می‌کردم. اتاقش را در اختیارم گذاشت. کار می‌کردم و دید، ایده و نظرات ارزشمندشان چراغی بود که راه را پرنور می‌کرد. در جلسه دفاع، جانانه از من و صحبت‌هایم پشتیبانی کرد. گذشت. گاه در دانشکده ریاضی دانشگاه امیرکبیر درس می‌دادم و ایشان مشوقم بودند. در اعیاد و روز معلم تماس می‌گرفتم و مراتب ارادت و شاگردی را به‌جا می‌آوردم.

شنیدم کسالت دارند. احوال پرس بودم و معلوم شد بهتر هستند و باز از دانش بی‌پایانشان دانشجویان را بهره‌مند می‌سازند؛ خوشحال شدم. چون کوهی عظیم و استوار، پرصلابت و باوقار در دانشکده ریاضی همچنان درس می‌داد و حضور داشت.

همکارانم خبر دادند که دوباره کسالت دکتر بروجردیان عود کرده است. با چند دوست خوبم قرار گذاشتیم، اجازه گرفتیم و برای دیدن ایشان به منزلشان رفتیم. رنجور و لاغر روی کاناپه تقریباً نشسته بودند. دستشان را بوسیدم و گفتم: «حالتان چطور است؟» گفت: «می‌بینی که یک آدم نصفه‌ام.» بغضم گفتم: «شما کاملی، ما نصفه هستیم.» دقایقی نشستیم، دستانش را بوسیدم و خداحافظی کردیم. چند روز بعد خبردار شدم که تنه‌ایمان گذاشته است. اندوهی بزرگ وجودم را فرا گرفت. استادم از دنیا رفت؛ چه فقدان بزرگی! جامعه ریاضی کشور یکی از بی‌نظیرترین، باهوش‌ترین و باسوادترین اعضای خود را از دست داد.

متفرق از راه می‌رسید. با این وجود، همه ما بنا به استقبال و دعوت گروه ریاضی دانشگاه در کلاس‌های درسی که اختصاصاً برای ما ترتیب داده شده بود شرکت می‌کردیم؛ ولی به صورتی کاملاً معلق، بالاتکلیف، نگران و مضطرب! درست خاطر من نیست که تأیید گزینش اخلاقی من کی از راه رسید و چه زمانی ثبت‌نام کردم؛ فقط به یاد دارم که نگرانی ناشی از این وضعیت، اجازه آرامش و تمرکز فکری چندانی به من و هیچ‌یک از هم‌قطارانم نمی‌داد. آن روزها گذشت و اغلب ما تا پایان ترم جواب گزینشمان آمد و ثبت‌نام کردیم؛ ولی گزینش یکی از دوستان تقریباً دو سال به طول انجامید که می‌دانم و از نزدیک می‌دیدم که سختی و تلخ‌کامی نابخشوندی و فراموش‌نشده‌ای را بر او تحمیل کرد.^۳

راستش من در آغاز آن دوره کاملاً غریبه بودم و غریبی می‌کردم؛ چرا که لیسانسم را در دانشگاه ملی (شهید بهشتی) تمام کرده بودم و در نتیجه با محیط، استادان و دانشجویان دانشگاه تهران هیچ آشنایی و سابقه‌ای نداشتم. ناصر دانش‌آموخته همان‌جا بود و به نوعی میهمانداری می‌کرد و انصافاً میهماندار خوب، پرمحبت و حمایتگر هم بود. آن دوره برای من دو سال و نیم طول کشید و فصلی مهم، پربار و پربرکت از زندگی علمی مرا ساخت؛ چرا که هم فرصت آشنایی و آموختن سطح فوق‌العاده‌ای از ریاضیات را برایم فراهم آورد، هم با استادان و کتاب‌های درسی بسیار عالی و خوبی آشنا شدم و هم دوستان بسیار ذی‌قیمت و بی‌نظیری در آن دوره پیدا کردم که همه آن‌ها از سرمایه‌های علمی و معنوی بی‌نظیر تمام زندگی من شدند؛ به‌ویژه ناصر بروجردیان که معصومیت شخصی و نخبگی و ذکاوت ریاضی‌اندیشانه‌اش برای من همیشه آموزنده و الهام‌بخش بود. ناصر یک نابغه تمام‌عیار در هیئت یک شخصیت بسیار ساده، معمولی، صمیمی و دوست‌داشتنی بود.

توشه دوستی‌های خاک‌خورده

اسفند ۱۳۶۶ از پایان‌نامه خود در گرایش ترکیبیات (به سرپرستی دکتر خسروشاهی) دفاع کردم و از دانشگاه تهران رفتم. ناصر ماند و دکتری خود را هم سال بعد، یعنی از مهر ۱۳۶۷ همان‌جا آغاز کرد. من دو سال بعد، در بهمن ۱۳۶۸ در دوره دکتری دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شدم و پس از دانش‌آموختگی در فروردین ۱۳۷۵، ابتدا در دانشگاه علامه طباطبایی تهران و پس از یکی دو سال در دانشگاه زنجان مشغول به کار شدم. ناصر یکی دو سال زودتر از من دفاع کرد و در

دوره فوق لیسانس بعد از انقلاب در دانشگاه تهران^۱ با هم آشنا شدیم. آن سال برای من مقارن با خرسندی‌ها و ناخوشایندی‌های مهمی بود. خرسندی و شیرینی اتمام دوره لیسانسی که از سال ۱۳۵۵ آغاز شده بود و با حوادث انقلاب و تعطیلی دانشگاه‌ها در هم پیچید و گویی قرار نبود هرگز تمام شود؛ اما نهایتاً در تیرماه ۱۳۶۴ و بعد از ۹ سال آزمون پرماجرا به پایان رسید! این پایان برایم بسیار شیرین و امیدبخش بود. خرسندی و شیرینی بعدی، پذیرش در دوره فوق لیسانس یک دانشگاه فوق‌العاده خوب یعنی دانشگاه تهران بود؛ آن هم در روزگاری که عالی‌ترین مرتبه تحصیلی در ایران فوق لیسانس بود و دانشگاه‌های بسیار کمی نیز آن را ارائه می‌دادند.^۲

و اما ناخوشایندی؛ ناخوشایندی تلخ تحمل چند ماه تهدید چماق سنگینی به نام «گزینش اخلاقی» که در آن سال‌ها یکی از تهدیدهای نگران‌کننده و عادی ورود به آموزش عالی در همه مقاطع بود! داستان آن از این قرار بود: در اعلام نتایج کنکور دوره لیسانس که تنها کنکور عمومی آن سال‌ها بود، گزینش علمی و گزینش اخلاقی هم‌زمان و صرفاً با انتشار نام پذیرفته‌شدگان در روزنامه‌ها اعلام می‌شد که معمولاً هم نتایج کنکور خیلی دیر اعلام می‌گردید؛ از این رو جمعیت عظیمی از جوانان کشور برای ورود به دانشگاه چندین ماه را در هول و هراس گزینش توانمند علمی و اخلاقی به سر می‌بردند و آموزش عالی بدین شیوه اخم‌آلود به‌روی آن‌ها آغوش می‌گشود!

در معدود دوره‌های موجود تحصیلات تکمیلی، داستان کمی فرق می‌کرد و آن این بود که اعلام این دو گزینش جدا از هم بود و این تحملش را شاید سخت‌تر می‌کرد. گزینش علمی را دانشگاه اعلام می‌کرد و گزینش اخلاقی را وزارت علوم. دلیلش این بود دانشگاه‌های معدودی که دوره فوق لیسانس داشتند، خود جداگانه آزمونی برای گزینش علمی داوطلبان برگزار می‌کردند و پس از آن نام پذیرفته‌شدگان را به وزارتخانه برای گزینش اخلاقی و نیز به خود پذیرفته‌شدگان اعلام می‌کردند. تلخی تحمل، از آن لحظه آغاز می‌شد و دریافت هر پاسخی از تاریک‌خانه سنجش اخلاقی وزارتخانه، گاهی تا چند ماه و حتی تا چند سال سخت و پراثرتهاب طول می‌کشید! من در تابستان ۶۴ در آزمون ورودی فوق لیسانس سه دانشگاه شرکت کردم و در دو دانشگاه پذیرفته شدم که یکی دانشگاه تهران بود و همان را دنبال کردم. ثبت‌نام رسمی در دانشگاه منوط به وصول تأیید گزینش اخلاقی از وزارتخانه بود که این برای همه هم‌دوره‌ای‌های ما خیلی طول کشید و جواب‌ها هم جسته‌گریخته و

^۱در تهران فقط سه دانشگاه تهران، صنعتی شریف و مؤسسه عالی مصاحب این دوره را داشتند.

^۲اولین دوره فوق لیسانس (بعد از انقلاب) دانشگاه تهران به طور رسمی از مهرماه ۱۳۶۴ آغاز شد. دانشجویان آن دوره به غیر از من و ناصر بروجردیان، این‌ها بودند: حسن حقیقی، مجتبی منیری، علی پارسیان، علی حاتم، شهریار فرهمندراد و فرشته ملک.

دانشگاه امیرکبیر مشغول به کار شد.

و تفهیم‌ها نداشت و این فوق‌العاده بود.

همین درس‌آموزی‌های خلاقانه در محضر واقعاً پرنبوغ او بود که موجب شد پس از مدتی، من در درس هندسهٔ خمینه حتی خود را صاحب‌نظر هم بدانم (!) و جزوهٔ مفصل و مشروح آبرومندی از درسی که از روی کتاب هندسهٔ خمینه‌های اسپوواک می‌خواندیم، گرد آورم.^۵ جزوه‌ای که تمام اجزای آن وامدار معاشرت و مراودت فکری با بروجردیان دربارهٔ بی‌نهایت نکتهٔ جذاب آن درس بود. آن جزوه به نظرم آن‌قدر خوب تدوین شده بود که بعدها همیشه افسوس آن را می‌خوردم که چرا در زمان خود، با کمک، تصحیح و ویرایش بروجردیان به نحوی منتشرش نکردم! در اثنای کار بر روی رسالهٔ پایان‌نامه‌ام نیز کمک‌های عالی و بی‌منت ناصر در برنامه‌نویسی‌های کامپیوتری مورد نیازم برای تنظیم محتوای خوب رساله، مرا خیلی موفق و سربلند کرد.

پس از این دیدار در پاییز ۱۳۹۷، حسب انگیزه‌ای که خواهم گفت، دیدارهایمان تقریباً به صورت ماهانه ادامه یافت و در اثنای آن، دوستان دیگری هم از جمع رفقای شفیق و مأنوس قدیمی دانشگاه تهران (بهزاد منوچهریان و حسن حقیقی) به ما پیوستند و برخی چون فرشته ملک و علی پارسیان را نیز از طریق فضای مجازی در جریان ماقع، قصد، برنامه و دعوتی که در نظر داشتیم قرار دادیم.

انگیزهٔ آن دیدار

از ابتدای مهرماه ۱۳۹۷، شورای اجرایی جدیدی در انجمن ریاضی ایران مستقر شده بود که من عضو آن نبودم. بعد از شش سال عضویت در دو دورهٔ پیاپی شورای اجرایی و قریب ۵ سال تعهد سنگین سردبیری خبرنامهٔ انجمن ریاضی ایران، در فکر وقفه‌ای برای بازاندیشی و آغاز متفاوت دیگری از یک کار مطبوعاتی علمی و تداوم و تکمیل آرزوهایی بودم که طی پنج سال پرتلاش در خبرنامه، برای تحقق آن در آن قالب مقدور، زحمت‌های فراوانی کشیده بودم. من آن مسئولیت را با این ایده و آرمان بر عهده گرفتم که خبرنامه را از احوالی شبیه به یک نشریهٔ کم‌فروغ صرفاً خبری و گزارشی محدود از وقایع کمابیش تاریخ‌گذاشته یا حاشیه‌ای، به یک پیوندگاه مهم علمی، گزارشی و خبری انگیزه‌بخش و ایده‌پرداز از دنیای وسیع ریاضیات ایران و جهان برای جامعهٔ ریاضی ایران بدل کنم؛ چیزی از نوع نشریهٔ Notices انجمن ریاضی آمریکا (AMS). این آرزوی (شبه‌خیالی!) را مکرر در جمع دوستان انجمن و شورای اجرایی نیز مطرح می‌کردم.

یکی از نامرادی‌های زندگی علمی من آن بود که در طی سال‌هایی طولانی، تقریباً از سال ۱۳۶۸^۴ به‌رغم تعلق خاطر علمی و معنوی فراوانم به بروجردیان، به جز برخوردهای گاه‌به‌گاه و گذرای در مجامع ریاضی، ارتباطی با او نداشتم و خیلی کم او را می‌دیدم. با همهٔ این‌ها، صفا و صمیمیت مابین ما در آن دو سال و نیم هم‌درسی در دانشگاه تهران موجب شد که مطمئن باشم ناصر بروجردیان، همچون ذخیرهٔ دوستی همیشه قابل بازیابی و استخراج، در توشهٔ دوستی‌های خاک‌خوردهٔ قدیمی و اصیل زندگی من همواره در دسترس است. از این‌رو به‌رغم گذر زمان، هیچ‌گاه او در نظرم دوستی و صمیمیت تمام‌شده‌ای نبود و هیچ غریبی و فاصله‌ای با او احساس نمی‌کردم؛ همیشه در کمین فرصت، فراغ و انگیزه‌ای بودم که به سراغش بروم و دوستی‌اش را به سادگی نقد و تازه کنم.

خوشبختانه این فرصت بعد از قریب یک عمر کار دانشگاهی برای هر دو ما، در پاییز ۱۳۹۷ دست داد. بهانهٔ خوبی داشتم که به سراغش بروم. زنگ زدم و گفتم: «سلام ناصر، چطوری؟ کجایی و کی فرصت داری ببینمت؟» وعدهٔ نزدیک دیدارمان در دفتر کارش در دانشگاه امیرکبیر، سررسید نقد فوری و بی‌تأخیر آن دوستی قدیمی بود. آن روز وقتی که بعد از سال‌ها او را دیدم و در آغوش گرفتم، مطمئن شدم که گمانم درباره‌اش کاملاً درست بوده است و ناصر به همان اندازهٔ سال‌های دههٔ شصت، صمیمی، باصفا، زلال، صریح و دوست‌داشتنی است و البته پخته‌تر و خردمندتر شده است؛ با شخصیتی همچنان بسیار آرام، خونسرد، عمیق و معصوم.

به‌ویژه در آن سال‌های هم‌درسی، زبده‌های ریاضی کم‌نظیرش به‌علاوهٔ سخاوت علمی بی‌حدومرز و غریبش، همواره فرصت ریاضی‌آموزی‌های فراوانی را برای من فراهم می‌کرد. مطمئنم که درک و دریافت من از ریاضیات و کتاب‌های درسی خوب و عالی آن دوره، به‌ویژه در دروس هندسهٔ خمینه (منیفلد)، نظریهٔ اندازه، جبر همولوژیک و مانند آن، بدون حضور، هم‌کلامی و آموختن مستمر از ناصر، به کلی متفاوت و سطحی می‌بود. برای من مکرر پیش می‌آمد که تمام جزئیات یک بخش درسی را همراه و در واقع با کمک و راهنمایی‌های مؤثر او بخوانم، حال آنکه او به چنین مروری نیاز نداشت؛ با این وجود، صبورانه، به آرامی و البته بسیار خلاقانه با من همراهی می‌کرد و بی‌هیچ تعجیلی مطالب را با زبانی شیوا و رسا برایم باز می‌کرد و هیچ ملال، سنگینی و متنی در این بازگویی‌ها، تشریح‌ها

^۴ که طبق عادت هنوز گاه‌به‌گاهی به دانشگاه تهران می‌رفتم و تقریباً همیشه ناصر هم در اتاق مشترکمان حاضر بود و مشغولیت‌هایی داشت. ^۵تولیت آن درس با دکتر احمد شفیعی ده‌آباد بود.

تا آن نشریه، هرچند با عنوان، قالب‌بندی و مخاطب دانشجویی، یک خاطره کم‌نظیر و موفق در انتشار نشریات ریاضی دانشگاهی در ایران باشد. بنابراین خیلی خرسند و سبک‌بال، از همان لحظه نخست آن تجدید دیدار، مثل یک یار غار مأنوس و قدیمی از همه‌چیزش پرسیدم که چطوری و چه می‌کنی و چه خبر؛ به سرعت فضایی آماده شد که قصد و طمع را بگویم.

قصه تجربه‌ام در خبرنامه را گفتم و نسخه‌هایی از هر شماره را برایش آورده بودم؛ یک پیشنهاد داشتم: ادامه «جنگ ریاضی» با همان روحیه، انگیزه و آرمان‌ها، البته در سطح تجربه و نیاز مخاطبان دانشگاهی وسیع‌تر امروز. گفتم که رفقای پرعیار قدیمی را که همگی امروز پخته‌تر و آزموده‌ترند جمع می‌کنیم و افراد مستعد و علاقه‌مند جوانی را هم که می‌شناسیم دعوت می‌کنیم تا کار جدید و خوبی را آغاز کنیم. پاسخ و واکنش ناصر، استقبالی سریع و بی‌درنگ از این پیشنهاد ساده و صادقانه بود؛ گویی منتظر بود کسی از راه برسد و بگوید دیده شده‌ای و قدر و قیمت همّت، هنر، لیاقت و دانشت محفوظ است! این دقیقاً همان چیزی بود که من هم انتظارش را داشتم؛ ناصر همان بود، ناصر خودش بود.

در دوران انتشار جنگ ریاضی در پاییز ۱۳۶۶، من خیلی گرفتار و درگیر رساله پایان‌نامه خود بودم. بعد از دفاع هم از آن جمع جدا و درگیر گرفتاری‌های فراوان و بی‌حدی شدم؛ از این‌رو با آنکه در آن سال‌ها بسیار اهل خواندن و حتی نوشتن (در سطح سن و زمان خود) بودم، نتوانستم در تجربه ذی‌قیمت انتشار «جنگ ریاضی دانشجوی» همراه دوستانم باشم؛ ولی البته همیشه، چه در آن زمان و چه بعدها، قدردان، معرّف و مروج آن زحمت پرثمر بودم.^۷ حتی در چند دور حضورم در شورای اجرایی انجمن، سعی کردم خلاء وجود نشریه‌ای چون جنگ ریاضی در انجمن را گوشزد کنم و مجوز تأسیس نشریه‌ای متناسب و تکامل‌یافته از آن تجربه موفق را (احیاناً با هسته اصلی همان تیم) به تأیید شورای اجرایی برسانم که متأسفانه چندان موفق نبودم!

یک پیشنهاد!

پیشنهاد من به بروجردیان به طور روشن، تأسیس یک نشریه علمی در زمینه تخصصی ریاضیات به زبان فارسی در لوای نهادی چون دانشگاه صنعتی امیرکبیر بود. گمانم این بود و هست که با وجود گسترش فضای مجازی، انتشار نشریات علمی به زبان فارسی مطلقاً

البتّه این آرزویی بی‌مقدمه و ناگهانی برای خبرنامه نبود؛ چرا که من سال‌های زیادی بود که با خبرنامه کار می‌کردم، گاهی در هیئت تحریریه آن بودم و نوشته‌های به نسبت فراوانی (به گمانم بیش از پنجاه مقاله که برای نوشتن خیلی از آن‌ها زحمات‌های بسیاری می‌کشیدم) درباره مسائل متنوع جامعه ریاضی در خبرنامه منتشر کرده بودم. در نتیجه با فضا و چهارچوب معمول انتشار خبرنامه و نیز انتظار رو به بسط جامعه ریاضی و علمی کشور برای ورود به دنیای همه‌جانبه‌تر و پویاتری از مسئله‌های متنوع دنیای ریاضیات به خوبی آشنا بودم. در عین حال به خوبی می‌دانستم که فاصله بین خبرنامه ما و نشریه Notices، درهای بسیار عمیق است؛ چیزی که البته بازتابی طبیعی از تفاوت سطح تاریخی و توسعه بین همه‌چیز این دو جامعه و نیز بین دو انجمن ریاضی ایران و آمریکا است. با این وجود، در بستر حرکت رو به توسعه کشور، این سمت‌گیری را از ضرورت‌های به‌روزتر شدن جامعه ریاضی ایران و خبرنامه انجمن می‌دانستم و معتقد بودم که با وجود این فاصله عمیق، ما نباید از تلاش برای طی کردن آن در حد مقدور و نسبت به زمان و مسئولیت خود غفلت کنیم.

این باور و اعتقاد، انگیزه قوی و مؤثری در من بود و موجب گشت تا در پاییز ۱۳۹۷ و بعد از سپری شدن پنج سال با انتشار پانزده شماره^۸ از خبرنامه، با کارنامه‌ای به نسبت آبرومند آن صحنه را ترک کنم. از این‌رو در آن پاییز خرسند بودم که پنج سال پربار و پرثمر از زندگی علمی-اجتماعی خود را پشت سر گذارده‌ام و کارنامه‌ای فراهم کرده‌ام که هم کمابیش موفق بوده است و هم به هیچ روی آلوده به طمع امتیازجویی‌های رسمی و معمول دانشگاهی نشده است! در هر حال، وقتی که با آمدن دوره جدید شورای اجرایی فرصتی شد تا آن بار را بر زمین بگذارم، آرزوهای دیگری برای ادامه و تکمیل آن در من شکل گرفت و همان آرزوها بود که موجب شد به یاد دوست قدیمی نازنینی چون ناصر بروجردیان بیفتم؛ کسی که می‌توانست پشتیبان و حتی پرچمدار تحقق آن آرزوها باشد!

جنگ ریاضی دانشجوی!

ناصر بروجردیان تجربه بسیار ذی‌قیمتی در انتشار «جنگ ریاضی دانشجوی» در دوران فقر شدید نشر علمی در کارنامه خود داشت. حالا من بعد از پنج سال سخت‌کوشی آرمان‌گرایانه در انتشار خبرنامه، به خوبی می‌دانستم که او چه دوران پرزحمت و تلاشی را در آن سال‌های جوانی و کمبودهای فراوان آن سال‌ها از سر گذرانده بود

^۸ از شماره ۱۳۹ تا شماره ۱۵۶.

^۷ گامی برای امروز، چشمی به سوی فردا، خبرنامه انجمن ریاضی ایران، بند ۷، شماره پیاپی ۹۴، ۱۳۸۱.

عالی که مورد رجوع و توجه جامعه ریاضی ایران هم هستند، هم‌اکنون تنها دو نشریه ریاضی برای نشر دانش و فرهنگ ریاضی دانشگاهی به زبان فارسی منتشر می‌شود که هر یک در هر سال حاوی حداکثر دو شماره با تعداد اندکی مقاله هستند: یکی از آن دو، مجله «فرهنگ و اندیشه ریاضی» است که از طرف انجمن ریاضی ایران منتشر می‌شود و دیگری مجله «ریاضی و جامعه» است که از طرف دانشگاه اصفهان منتشر می‌گردد. اما حتی این دو نشریه نیز بیشتر شبیه به مجموعه مقالات کاملاً تخصصی بی‌تاریخی هستند که ارتباط و گفت‌وگوی متقابل، زنده و به‌روزی را در جامعه ریاضی دانشگاهی ایران نه بازتاب می‌دهند و نه تقویت و ترغیب می‌کنند. این دو ضعف عمده را «جنگ ریاضی دانشجو» و «نشر ریاضی» (هرچند در دو سطح متفاوت) تا حد زیادی نداشتند و این یکی از مهم‌ترین جنبه‌های حیات روزآمد یک مجله علمی-فرهنگی است.

در گمان مشترک جمع کوچک ما که در کانون و نقطه ثقلش ناصر بروگردیان نشسته بود، نشریه مورد نظرمان می‌بایست محتوای خود را به نحوی سازماندهی و منتشر سازد که هویت زمانی، مکانی و تاریخ‌داری محتوا و مخاطب را در رابطه با علایق و مسائل جاری ریاضیات ایران و جهان، به‌ویژه در میدان توسعه کشور بازتاباند. توجه محوری ما، تهیه و آفرینش محتوایی بود که رو در روی مسائل و علایق جاری جامعه ریاضی کشور باشد؛ به نحوی که در کنار محتوای اصلی خود شامل ترجمه و تألیف هدف‌دار و به‌روز متن‌های تشریحی، تحلیلی و تخصصی ریاضیات، به گزارش‌نویسی رویدادهای زنده و فعال ریاضیات در جهان و ایران و نیز نقد و تحلیل سیاست‌گذاری‌های علمی و پیوندهای زنده و خلاق ریاضی‌دانان ایران و جهان نیز بپردازد. تجربه موفق «نشر ریاضی»، «جنگ ریاضی دانشجو» و پنج سال اخیر خبرنامه انجمن، مؤید اهمیت فوق‌العاده این توجه بود. این بحث‌ها و مانند آن با ناصر و دوستان دیگری که قرار یک همراهی خوب و آرمان‌گرایانه را با هم داشتیم، در طی قریب به بیش از یک سال به آرامی به پیش رفت و ما حتی نام‌هایی هم برای مجله در تدارک انتشار خود انتخاب کرده بودیم. قرارمان برای سردبیری و تولیدداری ناصر نیز قطعی و با موافقت و عزم جزم او همراه بود و در همان حین، پیگیر کسب مجوز و پشتیبانی‌های حقوقی لازم بودیم.

لیک صد درد و دریغ!

همه ما در گمان و گرمای بازآفرینی تجربه موفق جدیدی بودیم و دیدارهایمان تقریباً به صورت منظم در دفتر ناصر ادامه داشت؛ تا وقتی که در اسفند ۱۳۹۸ آرام آرام سروکله اپیدمی پلید کرونا پیدا شد

در هیچ زمینه‌ای بلاموضوع نشده است؛ چرا که تهیه و آفرینش بسیاری از فرآورده‌های مناسب و مورد نیاز جامعه علمی در این زمینه‌ها به هیچ وجه کار ساده و آسانی نیست و از خودگذشتگی و شور و عشقی می‌خواهد که در چهارچوب فعالیت‌های به‌نرخ‌روز آیین‌نامه‌های حرفه‌ای جاری در دانشگاه‌ها به سختی و به ندرت انجام می‌شود.

البته دسترسی‌های آسان‌تر امروز در فضای مجازی موجب شده است که انتشار آثار و فرآورده‌های علمی-فرهنگی به نحو ساده‌تر، عمومی‌تر و کم‌هزینه‌تری مقدور باشد؛ اما این زمینه‌ها و بسترهای مناسب‌تر، به هیچ رو با افزایش عرضه محتوای مستند، رجوع‌پذیر و مورد نیاز در زمینه ریاضیات و حتی علوم دیگر همراه نبوده و نیست، آن‌چنان‌که در این میدان با فقر محتوایی عظیمی روبرو هستیم؛ فقری که به گمانم یکی از زمینه‌سازان فقر و کم‌توانی در عرصه بومی‌سازی و بارورکردن اندیشه‌های تخصصی، علمی و ریاضی است. این درست است که جمعیت ریاضی‌دانان ما نسبت به چند دهه پیش بسیار افزایش یافته و نیز خیلی از ریاضی‌دانان خوب ما در تراز جهانی هم شناخته‌شده و مورد توجه و اعتبارند، اما شوربختانه تفوق شدید فعالیت‌های رسمی و آیین‌نامه‌ای، موجب افزوده شدن خلاء فرهنگی عمیقی در فضای عمومی علم و ریاضیات کشور گشته است؛ آن‌قدر که نشریه آبرومندی چون «نشر ریاضی» که با سعی و همت تنی چند از پیشکسوتان سی و چند سال منتشر می‌شد و در تمام سال‌های دایر بودنش حداکثر دو شماره در سال منتشر می‌کرد، در نهایت در سال ۱۳۹۰ پس از انتشار ۳۵ شماره متوقف شد و این یعنی کندی شدید ارتباطات علمی در داخل کشور؛ چرا که یکی از مهم‌ترین بسترهای گسترش ارتباطات علمی، حضور نشریات به‌روز و پرتکاپو در عرصه فرهنگ علمی و رویدادهای تخصصی مربوطه است، درست به قرینه حضور نشریات فرهنگی-اجتماعی روز در جامعه که نشانه‌ای از حیات و ارتباطات زنده فرهنگی در بطن جامعه هستند.

قدری از شرح ماجرا

به‌رغم وجود جامعه علمی وسیع در بسیاری از رشته‌ها و شاخه‌های تخصصی در کشور، تعداد و تنوع نشریات علمی به زبان فارسی در هر یک از این رشته‌ها بسیار کم و اندک است؛ چرا که تسلط افراطی رویکردهای رسمی دانشگاهی، نتوانسته است زمینه‌ساز و پشتیبان آفرینش و نشر فرهنگ علمی پویا و خلاق باشد. به‌طور مثال، به‌رغم انتشار نشریات پژوهشی تخصصی ریاضی متعدد در کشور و حضور صدها نشریه تخصصی پژوهشی در خارج از کشور در زمینه ریاضیات

گروهی از ریاضی‌دانان در قرن گذشته با آن مبانی ریاضیات مدرن را تغییر شکل دادند. مانند بورباکی، او انتزاع را با ظرافت، وضوح را با عمق و ساختار را با تخیل دنبال می‌کرد. با این حال، او یک گروه نبود؛ او فردی منحصربه‌فرد بود و صدایش بدون شک صدای خودش بود. گستره فکری او شامل حوزه‌هایی مانند منطق، هندسه و فیزیک-ریاضی می‌شد. رویکرد او همیشه زیبا بود؛ او به دنبال مبانی پنهانی بود که حوزه‌های مختلف تفکر را متحد می‌کنند.

در دوران دانشجویی، کتابی در مورد منطق ریاضی نوشت که آن را «به زبان ساده» توصیف کرد. این عبارت کاملاً بیان‌گر نکته اخلاقی او بود: وضوح بدون مصالحه، دسترسی بدون رقیق‌سازی.

یک خاطره برجسته است: روزی در مسیر رفتن به سالن غذاخوری دانشکده علوم، او چیزی را که «پارادوکس راگو» می‌نامید توصیف کرد؛ که اکنون می‌توانیم ببینیم جوهره «پارادوکس اعدام غیرمنتظره» (یا همان پارادوکس امتحان غیرمنتظره) را به تصویر می‌کشد. گفته می‌شد که راگو، یک غذای منوی هفتگی که در بین دانشجویان محبوب نبود، در یک روز از هفته سرو می‌شود، اما روز دقیق آن تا رسیدنش مشخص نیست؛ احتمالاً به این دلیل که در غیراین صورت دانشجویان از خرید ژتون آن روز خاص در هفته قبل خودداری می‌کردند.

تناقض در پیش‌بینی نهفته بود: اگر دانشجویان دانشگاه می‌توانستند آن روز را پیش‌بینی کنند، دیگر هنگام سرو غیرمنتظره نبود. او استدلال کرد که نمی‌تواند چهارشنبه باشد؛ زیرا اگر این‌طور بود، پس از ناهار سه‌شنبه کشف می‌شد. به همین ترتیب، نمی‌توانست سه‌شنبه باشد، یا... با این حال، هر هفته روزی بود که دقیقاً آن غذا به ما داده می‌شد! او از این مثال برای نشان دادن یک تنش منطقی عمیق استفاده کرد و یک وعده غذایی پیش‌یافتاده در کافه تریا را به یک معمای فلسفی تبدیل نمود. و سپس روزی بود که او هیپنوتیزم را روی تعدادی از ما انجام داد؛ کاملاً با موفقیت روی کسانی که مقاومت نکردند. او حتی به ناخودآگاه با همان دقت متفکرانه‌ای که به منطق آورده بود، نزدیک شد؛ گویی لایه دیگری از هندسه ذهن را کاوش می‌کند.

* جهاد دانشگاهی تهران

و جلساتمان تا فراهم شدن شرایط مناسبی که مطمئن بودیم بعد از عید و دو سه ماه دیگر خواهد بود، متوقف گشت. ولی کرونا چون دیو شومی، سایه سیاهش را دو سه سال بر سر همه چیز گستراند و خیلی از روابط و پیوندها را منقطع و منفصل کرد؛ از آن جمله پیوندهای تازه باز یافته و پر از امید و آرزوی جمع کوچک ما را.

این انقطاع آن‌چنان همه ما را به محاق روزمرگی‌ها و گرفتاری‌های جاری فرو برد که تا آن صبح شومی که با خبر ناگوار از دست رفتن ناصر نازنین مواجه شدیم، از یاد یکدیگر و هم از یاد آرزویمان برای انتشار آن نشریه آرمانی رفته بودیم. افسوس و صد افسوس و صد درد و دریغ از فرصت‌های از دست‌رفته معاشرت و انس و الفتی که باید با ناصر می‌داشتیم و از دست رفت. ناصر دانشمند صبور، عمیق و قابل اتکایی بود که خیلی‌ها و از جمله مرا برای همیشه مدیون همه خوبی‌ها و داشته‌های علمی و انسانی بی‌منت‌هایش کرد. روانش شاد و روحش در مینوی برین جاودان باد.

نیکولاس بورباکی و دوستان دکتر ناصر بروجردیان

مجتبی منیری

اگرچه او شاید در زندگی و ورود به دانشگاه تهران یکی دو سال از من جلوتر بود، اما ریتم غیرقابل پیش‌بینی زندگی، ما دو نفر و چند دوست عزیز دیگر را در چندین کلاس درس گرد هم آورد تا من از نزدیک هوش او را تجربه کنم. سپس کمی فاصله جغرافیایی و به دنبال آن چند سال تعامل کم‌وبیش که متأسفانه به دلیل جابه‌جایی دوباره، دیگر ادامه نیافت.

حالا که به آن فکر می‌کنم، حروف اول اسم او یک سیگنال بود: خوب توجه کنید. در زبان لاتین، «نوتا بنه» (Nota bene) که به طور خلاصه «N.B.» نوشته می‌شود، به معنای «خوب توجه کنید» است؛ عبارتی که برای جلب توجه به چیزی که نباید نادیده گرفته شود، استفاده می‌شود. کتاب‌های ریاضی به زبان انگلیسی که ما مطالعه می‌کردیم، «N.B.»‌های مکرری داشتند که برای ما اغلب مانند «بله، ما می‌دانیم» بود. با این حال، حضور او، ایده‌هایش و طرز فکرش، همه آن‌ها از ما می‌خواستند که توجه کنیم، دقیق‌تر نگاه کنیم و عمیق‌تر فکر کنیم.

و سپس «نیکولا بورباکی» وجود داشت؛ نام مستعار جمعی که